

ورق پاره‌های زندان

بزرگ علوی

نویسنده: بزرگ علوی

ویراستار: ...

مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۵۲، پ. م. ۱۹۶۸۲۶

تلفن: ۸۰۶۶۶۶۶۶ - ۸۰۶۶۶۶۶۶

فکس: ۸۰۶۶۶۶۶۶

وبسایت: www.nagah.com

چاپ و طبع: ...



پخش: ...

مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس ۱۳۵۲

- www.nagah.com
- www.nagah.com
- www.nagah.com
- www.nagah.com

این ورق پاره‌ها را به فداکارترین و از خودگذشته‌ترین
زنی که من در زندگی خود دیده‌ام، به خواهر عزیزم،
بدری علوی پیشکش می‌کنم.

بدری

۹
۱۱
۱۷
۲۵
۳۵
۴۵
۵۵
۶۵
۷۵
۸۵
۹۵

مقدمه

وقتی که در میان انسان اسمی می‌ماند برای این یادداشت‌هایی که باقی‌مانده آن در
زندان بود که بعد از آنکه در واقع اهل آنجا بودی و در آنجا بودی که بعد از آن
که در میان انسان و با آنکه در آنجا بودی که در آنجا بودی و در آنجا بودی
که بعد از آنکه در آنجا بودی و در آنجا بودی که بعد از آنکه در آنجا بودی
که بعد از آنکه در آنجا بودی و در آنجا بودی که بعد از آنکه در آنجا بودی
که بعد از آنکه در آنجا بودی و در آنجا بودی که بعد از آنکه در آنجا بودی

فهرست

مقدمه	۹
پادنگ	۱۱
ستاره دنباله‌دار	۲۷
انتظار	۴۵
عفو عمومی	۶۵

در وقتیکه در زندان بودم، برای آنکه بتوانم با همکاران خود در زندان ارتباط داشته باشم، با کمک یکی از دوستانم، تعدادی از ورق‌های پارچه‌ای که در زندان به دست آورده بودم، را به هم چسباندم و یک تابلوی کوچک درست کردم. در این تابلو، نامهای دوستانم را درج کردم و در کنار هر نام، یک نشانه کوچک گذاشتم. این تابلو را به یکی از دوستانم دادم تا در زندان پخش کند. این کار به من کمک کرد تا با دوستانم در زندان ارتباط داشته باشم.

مقدمه

ورق‌پاره‌های زندان اسم بی‌سمایی برای این یادداشت‌هایی که اغلب آن در زندان تهیه شده، نیست. در واقع اغلب آنها روی ورق‌پاره، روی کاغذ قند، کاغذ سیگار اشنو و یا پاکت‌هایی که در آن برای ما میوه و شیرینی می‌آوردند، نوشته شده است، و این کار بدون مخاطره نبوده است. در زندان اگر مداد و پاره کاغذی، مأثورین زندان، در دست ما می‌دیدند جنایت بزرگی به‌شمار می‌رفت.

امان از آن وقت که اولیای زندان پی می‌بردند که کسی یادداشت‌هایی برای تشریح اوضاع ایران در آن دوره تهیه می‌کند. خان‌باباخان اسعد در زندان به سخت‌ترین و وقیح‌ترین وجهی مرد، فقط برای آنکه یادداشت‌های او به دست مأثورین افتاد، راجع به این خان‌باباخان اسعد، رئیس زندان به یکی از دوستان من گفته بود: «تصور کنید که یک نفر زندانی، آن هم سیاسی وقایع روزانه زندان را یادداشت کند؛ تصورش را بکنید چه چیزی بالاخره از آب درمی‌آید.»

محمد فرخی یزدی به دست جنایتکارانی بی‌شرم و روکشته شد، فقط برای

آنکه شعر می‌گفت و با اشعارش اوضاع ایران را در دوره استبداد سیاه برای نسل‌های آینده به یادگار می‌گذاشت.

من با علم به این مخاطرات یادداشت می‌کردم. چون ایمان قطعی داشتم به اینکه ملت ایران از این جریانات اطلاع کافی ندارد و برای نسل‌های آینده لازم است بدانند که در این دوره سیاه با جوانان باغیرت و آزادیخواهان ایران چه معاملاتی می‌کردند.

اگر یادداشت‌های من، یعنی همین ورق‌پاره‌ها به دست اولیای زندان می‌افتاد، من هم دیگر امروز زنده نبودم.

اما بزرگ‌ترین دلخوشی من این بود که بالاخره وقایع یادداشت شده و ورق‌پاره‌های زندان خواهی نخواهی روزی به دست ملت ایران خواهد افتاد.

پادنگ

این غلامحسین نظافتچی ما دیروز مرخص شد.

آدم ریخت او را که نگاه می‌کند، باور ندارد که ممکن است پشت این پیشانی کوتاه و در پس این خنده لوس چیزکی سوای چیزهای معمولی وجود داشته باشد.

محکوم شده بود به نه سال حبس.

من محکوم به هفت سال هستم.

او قتل کرده بود و یا اقلأً اتهامش این بود که قتل کرده است. اینجا در زندان از هرکس که پرسی: «ترا چرا اینجا آورده‌اند؟» می‌گوید: «من کاری نکرده‌ام، توی مسجد سر نماز بودم، گرفتم و آوردند اینجا.»

بعضی دیگر می‌گویند: «آن دفعه بی‌تقصیر بودم اما چون با تأمینات‌چی‌ها معامله‌مان نشده، توی چاله افتادم. من که صد تومان می‌دزدم، نمی‌توانم که هشتاد تومانش را به آنها بدهم.» یک نفر دیگر هست که مأمور غذای ما بود و فخر می‌کرد به اینکه دزد معمولی نیست: «ببخشید من دزد نیستم. من ۱۲ هزار تومان مال دولت را اختلاس